

■ **محمدرضا کائینی**

گفت و شنودی که پیش رو دارید، سال‌ها قبل با فقید سعید، زنده یاد حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدتقی بهلول گنابادی درباره زمینه‌ها و پیامدهای فاجعه خونین مسجد گوهر شاد انجام شده است. این مصاحبه تاریخی به مناسبت سالروز این رویداد تاریخی به حضور شما تقدیم می‌گردد.

■ ■ ■

یکی از افرادی که در فاجعه مسجد گوهر شاد نامش بر سر زبان‌هاست، شخص جنایعالی هستید. به نظر شما علت وقوع این حادثه چه بود؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. رضاخان قلدر به دنبال رفتارهای ضددینی خود، مسئله کشف حجاب را مطرح کرد که اعتراض همه علما و مراجع را به دنبال داشت. حضرت آیت‌الله حاج آقا حسین قمی تصمیم گرفت از مشهد به تهران برود و رضاخان را از این کار بازدارد، اما رضاخان ایشان را بازداشت و در باغی حبس کرد. بعد هم به مأموران خود دستور داد علمای شاخص مشهد از جمله: حاج شیخ علی‌اکبر نپاوندی، حاج شیخ غلامرضا طبسی، حاج شیخ مهدی واعظ و حاج شیخ عباس قمی (صاحب مفاتیح‌الجنان) را بازداشت کنند. بنده هم جزو کسانی بودم که حکم بازداشت‌م صادر شده بود. آن موقع بیش از ۲۷ سال نداشتم و در این گونه قضایا کاملاً بی‌تجربه بودم.

حادثه مسجد گوهر شاد را به عنوان کسی که در وقوع آن نقش برجسته‌ای داشتید، تعریف بفرمایید. در آن واقعه‌ا از نزدیک چه دیدید؟

واقعت این است که تا آن روز، چنان جمعیتی را در هیچ جا ندیده بودم!بعد از صدور دستور دستگیری‌ام، یک روز در حرم امام رضاع) بودم که پلیسی در لباس شخصی پیش من آمد و گفت: «با من در اداره پلیس کار دارند و بهتر است با من بیایی.» من فرار نکردم، اما از جایم هم تکان نخوردم! مردم که او را می‌شناختند دور ما را گرفتند و اعتراض کردند که «حقی نداری در حرم کسی را دستگیر کنی و اینجا مکان امن است و اجازه نمی‌دهیم شیخ را ببری». کم‌کم تعداد مردم بیشتر شد و چند پلیس برای کمک به همکارشان آمدند. دعوا داشت بالا می‌گرفت و نزدیک بود بین دو گروه دعوا راه بیفتد که خدام حرم آمدند و گفتند: «بهتر است شیخ را در یکی از اتاق‌های حرم نگه دارید تا رئیس‌تان بیاید و درباره او تصمیم بگیرد». البته این ظاهر قضیه بود و در واقع آنها می‌خواستند مرا در اتاقی محبوس کنند تا شب که مردم پراکنده شدند، مرا به دست پلیس بدهند! برای اینکه مردم از اوضاع خبر داشته باشند، نروند، از پشت شیشه پنجره اتاق تکان نخوردم و مأموران هر کاری کردند، عقب‌نرفتم!

مردم به‌جای اینکه پراکنده شوند، تعدادشان بیشتر و متراکم‌تر شد و با خشم و غضب فریاد زدند که باید ما آزاد شویم. بالاخره فردی با لباس پهلوی و کلاه شامو آمد و سر مردم فریاد کشید که «شما ۴ هزار نفر هم بیشتر هستید، آن‌وقت از چهار تا پلیس می‌ترسید؟ به اینجا حمله و شیخ را آزاد کنید». بعد هم کلاش را به زمین این‌ظاهر قضیه بود و در واقع آنها می‌خواستند آن بازداشت بودم و مردم هم دنبالش آمدند.

پلیس‌ها چه کردند؟

آنها از ترسان فرار کردند.مردم مرا روی شاه‌هایشان گذاشتند و در حالی که شعار «مرگ بر پهلوی» می‌دادند و صلوات می‌فرستادند، مرا بردند و روی منبر مسجد گوهرشاد نشاندهند. در این موقع رئیس اطلاعات شهربانی آمد و اخطار داد: حرف نزن!مردم ریختند و تا می‌خورد او را با مشت و لگد زدند و بعد هم یک ربع بیست دقیقه‌ای علیه پهلوی شعار دادند. وقتی ساکت شدند به آنها گفتم: «باید آماده جهاد باشیم و آیت‌الله قمی را آزاد کنیم. با همکاری در این راه شهید می‌شویم کرده‌ایم، ولی این روزها به خاطر رشاد هدف‌گیری کرده‌ایم و مسجدها را جلوی راه‌ی کرده بودند. سعی کردم عده‌ای را جلوی راه‌ی ورودی مسجد و حرم به نگهبانی بگذارم. متأسفانه در اصلی ورودی به فردی سپرده شد که بعدها به ما خیانت کرد. ما به‌رغم نابرابری عده و غده، چاره‌ای جز مقاومت نداشتیم. بالاخره قبل از اذان صبح مأموران با توپ و تفنگ به ما حمله کردند. نیروهای ما با سلاح سبکی که سربازان باقی گذاشته بودند، با شعار «الله‌اکبر»، «یا علی» و «یا حسین» تا پای جان مقاومت کردند.

شما چه بود؟

آن شب کاری به ما نداشتند. معلوم بود برای مقابله با ما، باید از تهران دستور می‌گرفتند. ظاهراً به تهران تلگراف زده بودند که فردی به اسم جهاد ما حداقل یک گوهرشاد تحصن به راه‌انداخته و علیه حکومت شوریده است. رضاخان هم دستور داده بود به اشذ و چه با متحصنین گوهرشاد رفتار شود.

بر خورد مأموران با شما و مردم از چه زمانی آغاز شد؟

فردا صبح که جمعه بود، مشغول خواندن دعای ندبه بودیم که مأموران رژیم حرم را محاصره و به ما حمله کردند! موقعی که فرمانده دستور شلیک به سمت مردم را داد، یکی از افسران خودش را کشت تا مجبور نباشد به مردم شلیک کند.سربازی هم یکی از افسران را کشت. این دو حادثه موجب شد فرمانده آنها بترسد و عقب‌نشینی کند. موقع عقب‌نشینی، مردم سه نفر از سربازان را دستگیر کردند و تفنگ‌های آنها را گرفتند. عده‌ای از سربازها هم موقع عقب‌نشینی، اسلحه‌هایشان را گذاشتند و رفتند تا ما برداریم و از خودمان دفاع کنیم! بنابراین یورش اولیه مأموران رضاخان با شکست مواجه شد.

از طرف مردم چند شهید دادید؟

۱۴ نفر. مأموران رژیم سه روز مهلت خواستند تا خواسته‌های ما را برآورده کنند که البته این فریبی بیش نبود و آنها می‌خواستند در این فرصت دوباره نیروهایشان را جمع و جور و کار ما را یکسره کنند. مردم سعی می‌کردند احتیاجات ما را به ما برسانند و



مروری بر زمینه‌ها و پیامدهای فاجعه خونین مسجد گوهر شاد در گفت‌وشنود منتشر نشده با زنده‌یاد علامه شیخ محمدتقی بهلول گنابادی

رضاخان بسیاری از مجروحان را در گورهای دسته‌جمعی دفن کرد

شما چه کردید؟

هنگامی که مأموران همه جا را در تصرف خود درآوردند تلاش کردم فرار کنم و یسه مردمی که از روستاها آمده بودند ملحق شوم. همراه با ۲۵ نفر، از جنوبی مسجد به طرف جنوب شهر فرار کردیم. از پشت سر صدای گلوله می‌آمد و گاهی گلوله‌ها از کنار سر ما عبور می‌کردند.

در فاجعه گوهر شاد چند نفر شهید شدند؟

با اینکه سال‌ها از آن ماجرا می‌گذرد، هنوز کسی آمار دقیقی نداده است، ولی به نظر خود من حدود ۳۰۰ نفر شهید و ۹۰۰ نفر مجروح شدند. البته از مأموران رضاخان هم ۲۰، ۴۰ نفری به هلاکت رسیدند. رضاخان بسیاری از مجروحان را که هنوز زنده بودند، همراهِ شهدا در گورهای دسته‌جمعی دفن کرد. بعدها شاهدان عینی برایم نقل کردند کامیون‌هایی پر از افراد زخمی را از محوطه حرم جمع می‌کردند و در حالی که از آنها خون می‌چکید، به نقاط نامعلومی می‌بردند!

شما و هم‌راهاتان چه کردید؟

از ۲۵ نفری که همراه آمدند، در تعقیب و گریزها شش نفر شهید و پنج نفر زخمی شدند. نهایتاً چهار نفر بیشتر باقی نماندند. بالاخره به کوچه‌ی رسیدیم و دیدیم در خانه‌ای باز و خانمی جلوی آن ایستاده است. به او گفتم:از فاجعه مسجد گوهرشاد فرار کرده‌ایم، او سراغ بهلول را گرفت و وقتی فهمید من بهلول هستم، ما را به داخل خانه‌اش راه داد. او خانه‌اش را به زوار امام رضاع) اجاره می‌داد و از این طریق امرار معاش می‌کرد. به ما گفت می‌توانیم در خانه او بمائیم تا اوضاع آرام شود. بعد هم برای ما لباس تمیز آورد و ما لباس‌های خون‌آلودمان را عوض کردیم و نماز خواندیم.

فردا صبح از او خواستیم به شهر برود و کسب خیر کند او رفت و حدود ساعت ۱۰ صبح برگشت و گفت خون‌های در دیوار حرم را شسته و مغازه‌دارها را مجبور کرده‌اند مغازه‌های خود را بساز کنند. همه



آخرین گفت‌وگو با زنده‌یاد علامه بهلول گنابادی

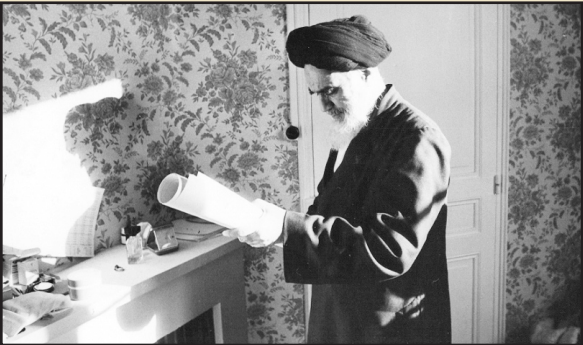
تاریخ

کفت‌و‌گو ۸۸۴۹۸۴۷۹

تاریخ

باز خوانی فصلی شاخص در تاریخ انقلاب اسلامی

شاپور بختیار در اندیشه سفر به نوفل‌لوشاتو



امام خمینی (ره) در اقامتگاه نوفل لوشاتو

■ **علی احمدی‌فراهانی**
پس از آنکه شاپور بختیار در دی ماه ۱۳۵۷، سکنان دولت را در دست گرفت، سعی کرد با به‌کار بردن ترندهایی و در حد امکان، امواج فرآینده‌انقلاب‌را فروبشاند.این جمله این ترندها این بود که وی تصمیم گرفت با امام ارتباط برقرار و بتواند دستاوردهای انقلاب سواستفاده کند. او در این راستا اعلام کرد برای دیدار با امام به فرانسه خواهد رفت. بختیار در توجیه کار خود چنین می‌نویسد:«... من فکر می‌کردم اگر هیچ قدمی به سوی امام آخینی برندارم، ممکن است تاریخ مرا محکوم کند که چرا کوشش نکرد شخصاً او را ببیند؟ چرا دو یا او به صحبت نشست؟ در این باره با بازگان مشورت کردم. پاسخ این بود: فکر بسیار خوبی است، ولی چگونه ترتیبش را بدهیم؟ چون قطعاً آقای خمینی خیال می‌کند با این‌ن کار دامی برایش گسترده‌ایم. گفتم: کافی است مقدمات را درست بچینیم. گفت: همان کاری را خواهد کرد که با سنجایی کرد، یعنی می‌گوید: اول اضا کنید بعد بیایید. قبل از آن که درش را نیمه باز کند، اول استغای شمارا خواهد خواست. گفتم: خود ما متن پیام را تهیه می‌کنیم، چون طبعاً ولی شرایط اینچنینی تن نخواهم داد. بهتر است از ابتدا امکان اینکه او شرایطش را با ما تحمیل کند از او بگیریم...»^(۱)
تماس و مذاکره بختیار با مهندس بازرگان پس از ورود امام به ایران و پس از انتصاب بازرگان به نخست‌وزیری ادامه داشت. این مذاکرات به سبب دوستی قدیم آنان در جبهه ملی بود. در ضمن شورای انقلاب نیز این تماس‌ها را تصویب کرده بود. به گفته بازرگان بختیار می‌دانست قادر به مقاومت در برابر نیروی انقلابی نیست و می‌دانست زمامداری او چندی نخواهد پایید.^(۲)

ادعای هسته بختیار جالب است. اگر واقعاً فقط به این دلیل تصمیم به دیدار امام گرفته است که تاریخ در موردش اشتباهه قضاوت نکند، چرا در ابتدای نخست‌وزیری اش چنین کاری را نکرد؟ چنین امر درست زمانی تصمیم به این کار گرفت که اوضاع مملکت آشفته بود و سقوط رژیم امری قطعی به نظر می‌رسید؟ آیا او قصد نداشت تنها خود را نجات دهد و با نزدیک شدن به امام آینده سیاسی خود را به عنوان رئیس‌جمهور انقلاب تضمین کند؟

ابراهیم یزدی که در آن زمان در نوفل‌لوشاتو بود و در جریان این امر قرار داشت، در کتاب خود چنین می‌نویسد: بختیار پس از کتاب‌اقام به تماس با شورای انقلاب^(۳) کرد و برای این کار ابتدا با آقای مهندس بازرگان تماس گرفت. در مهمم ۵۷ آقای بازرگان در تماس تلفنی با پاریس یادآور شد که در تهران در شورای انقلاب درباره پیام بختیار صحبت و با آن موافقت شده است که بختیار به پاریس بیاید. اگر افاضل مسئله را بپذیرد، او مایل است همراه برخی از وزرای خود بیاید. آقای مهندس بازرگان گفتند: بختیار از اینکه او را خائن خوانده‌اند ناراحت است و می‌خواهد به صورتی از او آماده حیثیت شود. سپس آقای بازرگان سؤال کردند آیا آیا این وضعیت امام بختیار را خواهد پذیرفت؟ من بی‌شک مطالب را به امام گزارش دادم و ایشان فرمودند: پذیرش بختیار مشروط به استغای او خواهد بود. آن هم حالا صلاح نیست، بماند برای بعد. امام می‌دانست در صورت استغای بختیار در آن شرایط امکان کودتای نظامی بسیار است، بنابراین امیدوار ساختن بختیار به اینکه بماند و بعدا برای دیدار امام به پاریس بیاید تاکتیکی بود که به اعضای شورای انقلاب در تهران که هنوز اعضایش کامل نشده بودند، فرصت می‌داد تا به‌سرعت هم اعضای ششورا را تکمیل و هم شخصی را برای نخست‌وزیری دولت موقت به امام معرفی کنند.^(۴)

گزارش تماس و پیشنهاد بختیار با امام مطرح شد و ایشان کلان را رد کردند. دلیل رد ایشان کاملاً مشخص بود. پیام بختیار دو محور اصلی و فرعی داشت و محور اصلی آن به تأخیر انداختن بازگشت امام به ایران بود. دلیل اینکه بختیار مهلت می‌خواست معلوم بود. او امیدوار بود با اصلاحاتی که انجام داده است، نظر مردم را جلب و از انقلاب جلوگیری و خوداعلام جمهوری کند.^(۵) به هر حال ارتباط و مذاکره شورای انقلاب با بختیار و سسران آن تش ادامه داشت و محور صحبت‌ها آن بود که بختیار چگونه استغفا بدهد

تا دولت مورد وثوق امام و مردم قدرت را به دست بگیرد. تماس و مذاکره میان شورای انقلاب و بختیار ادامه یافت. بختیار که نمی‌توانست بدون نظر شورای امنیت کشور را ترک کند، لاجرم مسئله را با آنها مطرح کرد. شورای امنیت بعد از ساعت‌ها بحث و مذاکره بالاخره سفر بختیار به پاریس و دیدار با امام را تصویب کرد. بختیار اعلامیه‌ای هم تهیه کرد و برای شورای انقلاب فرستاد که در صورت موافقت ششورا آن را قبل از سفر به پاریس منتشر سازد. متن بیانیه به این شرح بود: «من به عنوان یک ایرانی وطن‌دوست که خودم را جزء کوچکی از این نهضت و قیام عظیم ملی و اسلامی می‌دانم و اعتقاد صادقانه دارم که رهبری و زعامت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی و رأی ایشان می‌تواند راهگشای مشکلات امروزی ما و ضامن ثبات و امنیت کشور شود، تصمیم گرفتم ام طی ۴۸ ساعت آینده شخصاً به پاریس سفر کنم و به زیارت معظم‌له نائل آیم و با گزارش فعلی و خاص کشور و اقدامات خود ضمن در ک فیض درباره آینده کشور کسب نظر کنم.»

این متنی بود که به تصویب شورای امنیت هم رسیده بود. آقای امهندس بازرگان اضافه کردند با این متن شخصاً موافق هستند و به نظر ایشان ضرر و زبانی ندارد و تعهدی هم در کار نیست،^(۶) اما نظر امام این بود که اعلام این مسئله در حالی که بختیار هنوز در تهران است معنایی ندارد. فدای آن روز امام بیانیه‌ای منتشر کردند با این مضمون که تا بختیار استغفا ندهد او نخواهند پذیرفت. انتشار این بیانیه برنامه سفر بختیار به پاریس و استغای او را به کلی بر هم زد.^(۷) پس از انتشار بیانیه امام و منتفی شدن سفر بختیار به پاریس، وی در تهران مصاحبه کرد«چند روز قبل خدمت آیت‌الله خمینی که احترام بسیار برایشان قائل هستم و ایشان را یکی از عوامل به حرکت درآوردن انقلاب باشکوه ملتمان می‌دانم، نامه‌ای نوشتم. در این نامه جزء و کل وضع موجود کشور را بیان کردم. برای ایشان نوشتم که آمدن ایشان در آن موقع خطرناک است، زیرا دست‌های توطئه‌گر ممکن است علیه جان ایشان توطئه‌ای طرح‌ریزی کرده باشند... بعد مقدمات سفر به پاریس هماهنگ شده، زیرا اگمان می‌کردم در یک دیدار حضوری و بدون واسطه بهترین نتایج مسائل را با یکدیگر بررسی کنیم. در آن لحظه که اعلام کردم به خدمت ایشان می‌رم حضرت آیت‌الله خمینی نامه مرا خوانده بودند و از تمام جریانات اطلاع داشتند و علیه خوشحال شدم. وقتی نخستین واکنش‌ها از سوی اطرافیان ایشان نیز نمایندگانشان در تهران در جهت تأیید این اقدام بود، اما ناگهان ریوز در یکی از روزنامه‌های صبح دیدم که این دیدار با مرا مشروط به استغفایم از سمت نخست‌وزیری دانسته بودند و این در حالی بود که می‌خواستیم به عنوان یک ایرانی در برابر یک ایرانی بنشینم و مشکلات مملکت من را حل کنم. من به عنوان نخست‌وزیر نزد ایشان نمی‌رفتم که شرط ایشان شامل من شود. باید از همین جا اعلام کنم‌من به هیچ‌وجه سنگر خود را به عنوان نخست‌وزیر قانونی ترک نمی‌کنم.»^(۸)
در این مصاحبه بختیار به ارسال نامه‌ای به امام اشاره کرده است، ولی هیچ‌گاه چنین نامه‌ای را ندیدیم و کم و کم و کیف آن بی‌اطلاعیم. آنچه بختیار از برنامه‌های دولت موقت مطلع شده بود و می‌دانست باید استغفا بدهد تا بتواند با امام ملاقات کند. او حتی استغفای خود را نوشته و تحویل شورای انقلاب داده بود. برخی از دوستان نزدیک وی به او توصیه کرده بودند حالا که نتنگ نخست‌وزیری شاه را پذیرفته و به هر حال شاه از ایران خارج شده بهتر است پیش آقا برود و اعلام کند اما انتصاب از جانب شاه و پذیرفتن این تنگ و واقع فداکاری کرده و تنها می‌خواسته است شاه را حداقل خونریزی از ایران برود، اما حالا که شاه رفته است تمام ملت امام را به رهبری قبول دارند. او وظیفه خود را تمام شده می‌داند و خود را کاملاً در اختیار امام قرار می‌دهد.»^(۹)
ابتدا بختیار تسلیم این نظر به شده و استغفایش را تنظیم کرده و در اختیار شورای انقلاب هم گذاشته بود، اما چرا در پایان این کار را نکرد و حاضر به استغفا نشد امری است که باید جداگانه و با رجوع به اسناد و مدارک بدان پرداخت.

پی‌نوشت‌ها در سرورس تاریخ موجود است.